چهره

کتابی درباره مسیح کردستان

نمی‌توان از کردستان و جنگ گفت و از نقش شهید محمد بروجردی سخن نگفت. اگر درباره زندگی این شهید و تاثیر مهمی که در حفظ وحدت میان اقوام ایرانی و دفاع از کردستان داشت می‌خواهید بیشتر بدانید، کتاب «محمد، مسیح کردستان» را به شما پیشنهاد می‌کنیم که زندگینامه داستانی این شهید و کامل‌ترین کتابی است که درباره ابعاد زندگی شهید بروجردی، ابعاد مختلف جنگ در کردستان و چگونگی پرورش افراد شاخص دفاع مقدس توسط شهید بروجردی نوشته شده است. این کتاب می‌کوشد به نحوه مبارزات قبل از انقلاب شهید بروجردی و مبارزه با کومله‌ها و دموکرات‌ها و نحوه جای‌گرفتن شخصیت شهید بروجردی در قلب مردم کُرد بپردازد.

فرماندهان شهیدی چون صیاد شیرازی، متوسلیان، همت، ناصر کاظمی و کاوه برخی چهره‌های شاخصی هستند که از آنها در کتاب «محمد، مسیح کردستان» سخن رفته است. نویسنده در مقدمه کتاب درباره مراحل تحقیق و نگارش این اثر ارزشمند می‌نویسد: «از شهید بروجردی دستنوشته و نوار صوتی بسیار اندکی به جای مانده و این امر عاملی شد که تحقیقات میدانی به صورت گسترده انجام شود. انجام نزدیک به ۵۵۰ ساعت مصاحبه مفید با ۶۰ نفر نیازمند برنامه‌ریزی طولانی‌مدت بود.»

خبر خوب این که درباره زندگی شهید بروجردی، فیلمی هم در دست ساخت است که احتمالا در جشنواره فجر امسال شاهد آن خواهیم بود.

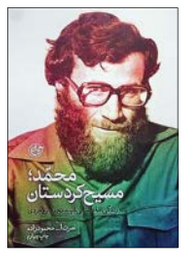

زاویه دید

سه‌گانه‌ای از روایت اسارت

کیانوش گلزار راغب، از نویسنده‌های نام آشنای حوزه دفاع‌مقدس است که از قضا در دوره نوجوانی خود نیز تجربه اسارت به دست کومله‌ها را دارد و این موضوع باعث خلق سه‌گانه محبوب و خواندنی «عصرهای کریسکان»، «برده سور» و «شنام» در کارنامه‌اش شد. هر سه کتاب گلزار راغب خاطرات رزمندگانی است که به دست حزب کومله به اسارت درآمده‌اند؛ خاطراتی که گلزار راغب خود آن را زیسته و حالا از زبان دیگری در حال روایت کردن‌شان است. گلزار راغب در کتاب عصرهای کریسکان خاطرات امیر سعیدزاده از رزمنده‌های دفاع‌مقدس را روایت می‌کند که به عنوان یک نیروی آزاد در دفاع‌مقدس حضور دارد. سعیدزاده توسط کومله‌ها به اسارت درمی‌آید اما در نهایت از بند اسارت کومله می‌گریزد. پس از گذشت چهار سال از دفاع‌مقدس، توسط حزب دموکرات کردستان عراق اسیر می‌شود. گلزار در کتاب عصرهای کریسکان؛ ۱۵ سال از سرگذشت زندگی سعیدزاده را روایت می‌کند.

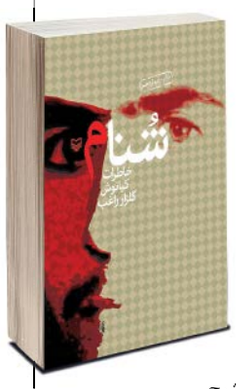

گلزار راغب در دومین کتاب این سه‌گانه یعنی شنام، به نقل خاطرات خود از دوران اسارتش به دست کومله می‌پردازد. شنام «نام یکی از ارتفاعات مشرف به شهر بیاره و خُرمال عراق و به معنی مرز موعود است. کتاب با شرح ذوق و شوق کیانوش نوجوان برای پیوستن به جبهه شروع می‌شود. او که هنوز کم سن وسال است، برای اثبات آمادگی خویش به کارهای فرهنگی بسیج می‌پردازد و در نهایت همراه با برادر بزرگ‌ترش در خاک وطن به اسارت درمی‌آید.

کتاب برده سور نیز از تازه‌های نشر سوره مهر آخرین کتاب این سه‌گانه است. این نویسنده در کتاب برده سور سراغ یدا... خداداد مطلق رفته و خاطرات او را ثبت کرده‌است.

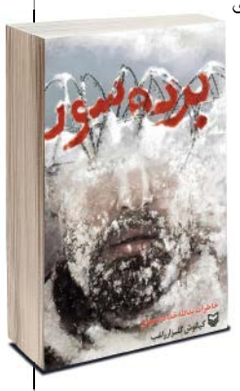

خداداد مطلق معلمی از استان قم بود که به منظور پر کردن کادر آموزشی کردستان به یکی از روستاهای منطقه اعزام شد. پس از مدتی، او به همراه علی‌محمد بیان که او نیز از قم اعزام شده‌بود، هدف کمین نیروهای کومله قرار گرفته و اسیر می‌شوند. اما این پایان ماجرای این دو معلم نبود. آنها با پیاده‌روی در زمستان سخت کردستان و مناطق غربی کشور، به زندان برده‌سور منتقل می‌شوند؛ زندانی که فرار از آن امکان‌پذیر نبود. آشنایی این دو معلم با جمع دیگری از معلمانی که به منطقه اعزام شده و در زندان حضور داشتند، سرنوشت آنها را تغییر داد. این گروه با هدایت شهید سرهنگ ابراهیم علی‌اصغرلو با حفر گودالی در زمین زندان، موفق به فرار می‌شوند اما در میانه راه، با نیروهای حزب دموکرات برخورد کرده، عده‌ای از آنها به شهادت می‌رسند و عده‌ای دیگر از جمله راوی کتاب برده سور در پیچ و خم حوادث گرفتار می‌شوند. در نهایت از این گروه، تنها یدا... خداداد مطلق پس از ماه‌ها اسارت و دیدن اعدام مردم بی‌گناه و معلمانی که برای آموزش به منطقه اعزام شده‌بودند، طعم شیرین آزادی را می‌چشد.

کتاب برده سور به دلیل داشتن حوادث متعدد، خواننده را بدون لحظه‌ای درنگ با خود همراه می‌کند. ایجاد حس تعلیق در جای جای کتاب، مخاطب را مجاب می‌کند همراه این اسیر سرگشته و گاه ناامید، شب و روز را در زندان‌های کومله و دموکرات سر کند.

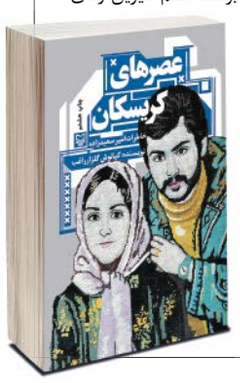

پیشنهاد چند سوژه در اهمیـ

جای خالی تاریخ ترور و جنایـ

امیرحسین دهقانی
رسانه
نویسنده و منتقد

چند روزی است که همزمان با ماجرای فوت مهسا امینی، عده‌ای عقده‌گشایی کرده و دست به ارعاب و به آتش کشیدن اموال عمومی زده‌اند آنها با جریان‌های سیاسی خارج از کشور همسو شده‌اند تا امنیت کشور را برهم بزنند. حضور مسلحانه گروه‌هایی همچون گروهک تروریستی کومله کردستان و منافقین این بار آشکارا با استفاده از امکان رسانه‌ای شبکه‌های من و تو؛ وابسته به جریان بهائیت، ایران‌اینترنشنال؛ وابسته به عربستان سعودی، صدای آمریکا و بنگاه دروغ‌پراکنی بی‌بی‌سی فارسی؛ متعلق به انگلستان که همیشه برای کشور ایران نقشه داشته، در این ناامنی نقش‌آفرینی می‌کنند. قرائن و شواهد نشان می‌دهد این بار علاوه‌بر ادارات امنیت انگلیس، نمایندگان کشورهای متعددی به‌طور جدی به میدان اغتشاشات ورود کرده و نوع صحنه‌گردانی نشان از حضور این اجماع دارد.

حتی در درگیری‌ها و بحرانی که در این چند روز اخیر در کردستان، تهران و دیگر شهرها رخ داده است، گروهک کومله میدانداری کرده و با شعار کردستان بزرگ، نمایش پرچم اقلیم و... به طور واضح با هدف تجزیه ایران تلاش کرده است. در اطلاعیه وزارت اطلاعات، حزب کومله را از سردمداران اغتشاشات معرفی می‌کند و معتقد است کومله دست به توطئه‌های متعدد زده و ۷۷ نفر از عوامل گروهکی کردستان موسوم به کومله، دموکرات، پاک، پژاک که در دو سوی مرزهای غربی کشور که مشغول توطئه علیه مردم کردستان بودند، بازداشت شده‌اند.

بهانه بازخوانی جنایات این گروهک ترویج شعار «زن، زندگی، آزادی» به عنوان مانیفست اغتشاشات اخیر است که ریشه تاریخی در عوام‌فریبی تجزیه‌طلبان منطقه کردستان دارد. غفلت از خلق اثر در این زمینه در سینما، هنرهای نمایشی و ... ایران بهانه دیگری است برای پیشنهاد چهار روایت پیش رو به عنوان سوژه ساخت آثار هنری با هدف تبیین تاریخ معاصر که تکرار مکررات است.

حزب کومله و تاسیس آن

حزب کومله توسط عبدا... مهتدی، فرزند رحمان مهتدی از فئودال‌های منطقه بوکان تاسیس شده است و تفکرات مارکسیستی دارد. او از دهه ۶۰ و ۷۰ تاکنون دبیرکل حزب بوده است. این جریان شبه‌نظامی با شعارهای سیاسی در برابر دریافت پول بیشتر به هرجنایتی همچون قتل هم‌گروهی‌های خود هم دست می‌زنند. دارودسته حزب کومله سه گروه است: ابراهیم علیزاده، عبدا... مهتدی و عمر ایلخانی‌زاده. این افراد وقتی علیه همدیگر بیانیه می‌دهند، تندترین و زشت‌ترین کلمات را به کار می‌برند و همدیگر را به‌واسطه هرگونه جنایتی که ممکن است تصور کرد، رسوا می‌کنند. آنها همدیگر را سارق، فالانژ، لجن‌پراکن، کلاهبردار سیاسی، قوم‌پرست و القابی از این دست می‌خوانند.

خواب‌های کومله برای ایران

بیش از ۴۴ سال از انقلاب می‌گذرد و امروز شاهد فتنه‌ای دیگر از سوی دشمنان این مرزوبوم با محوریت گروهک‌های تجزیه‌طلب هستیم. این گروهک‌ها که امروز در قالب شعار و هشتگ «زن، زندگی، آزادی» بساط فتنه‌گری‌شان را دوباره پهن کرده‌اند، در ۴۰ سال پیش نیز جور دیگری در زیر لوای این شعار می‌خواستند اقدامات خود را موجه نشان دهند اما همواره مثل روزهای اخیر با واکنش مقتدرانه سپاه پاسداران انقلاب اسلامی علیه مقرهای فرماندهی آنان روبه‌رو شدند.

سینما کجای ماجراست؟

باتوجه به اتفاقات اخیر و نقش گروه‌های کومله در ایجاد ناامنی، وقت آن رسیده تا سینمای ایران گوشه‌ای از جنایات خشن و دلخراش را به تصویر بکشد. تصاویری که در گوشه گوشه خاطرات رزمندگان و مدافعان امنیت غرب کشور روایت شده و قابل پرداخت است. در این زمینه آثار فراوانی به چاپ رسیده، داستان‌هایی که سرگذشت قهرمانان واقعی کشورمان در نبرد با عناصر کومله و شکنجه‌ها و رفتارهای غیرانسانی که در هیچ کجا دیده نمی‌شود را روایت کرده‌اند. این داستان‌ها قطعا می‌توانند سوژه‌های بسیار جذابی برای کارگردانان باشند. فاصله‌ای که بین سینماگران و تاریخ در عرصه اتفاقات و رخدادهای معاصر وجود دارد، فقط با مطالعه و دیدار با راویان فتح پدید می‌آید.

شگفتا این روایتگری بسیار مهم در نگاه مدیران فرهنگی و سینماگران چندان موردتوجه نیست. در حالی که با اتفاقات مهم رخ داده در ایران و همچنین جانفشانی‌های مردم غیور کرد برای دفاع از کشور، آثار متعددی در سینما ساخته شده‌اند که مستقیما به کردستان می‌پردازند یا بستر حوادث آن در منطقه غرب کشوراست. در دوره‌ای سینمای کشور به موضوعاتی پرداخت. بازخوانی دوباره برخی از این آثار در شرایط فعلی خالی از لطف نیست و می‌تواند نکات تاریخی مهمی را یادآوری کند. همچنان که پیشتر اشاره شد، به‌عنوان نمونه به چند اتفاق تلخ و گزنده از اقدامات تروریستی گروهک تجزیه‌طلب کومله در منطقه کردستان که قابلیت سوژه برای ساخت دارد، پرداخته‌ایم که شاید سینماگران بخوانند و علاقه‌مند به فعالیت در این عرصه شوند.

روضه مادر گمشده؛ حماسه سمیه کردستان

ناهید فاتحی کرجو، متولد تیرماه ۱۳۴۴ در سنندج و در خانواده‌ای مذهبی است. پدرش در ژاندارمری کار می‌کرد و اهل سنت بود. مادرش سیده زینب، زنی شیعه، زحمتکش و خانه‌دار بود که فرزندانش را با عشق به اهل بیت (ع) بزرگ می‌کرد.

ناهید فاتحی کرجو که از فعالان انقلابی در غائله کردستان به شمار می‌رفت، با برادران سپاه‌پاسداران در سنندج همکاری داشت و در شناسایی چند نفر از اعضای کومله نقش مهمی ایفا کرد. درپی همین شناسایی‌ها بود که ناهید هدف اول منافقین شد و آنها به دنبال فرصتی برای انتقامجویی از وی بودند. اوایل زمستان سال ۱۳۶۰ ناهید به‌شدت بیمار شد و برای مداوا به درمانگاهی در میدان مرکزی شهر سنندج مراجعه کرد. چند ساعتی از رفتن ناهید گذشته بود اما از بازگشتش خبری نشد. آن روزها در سنندج امنیت برقرار نبود. جست‌وجوی خانوادگی با رفتن دختر بزرگ خانواده به سمت درمانگاه شروع شد اما او هم با تمام دل نگرانی‌ها بعد از ساعت‌ها جست‌وجو، خواهر نوجوانش را پیدا نکرد. انگار که اصلا به درمانگاه نرفته بود. آن‌وقت‌ها پدر ناهید در جبهه خرمشهر با بعثی‌ها می‌جنگید و مادر، شیرزنی که مسئولیت سرپرستی و مدیریت عاطفی خانواده را برعهده داشت به تنهایی همه جا دنبال دخترش می‌گشت تا این‌که بالاخره از چند نفر که ناهید را می‌شناختند و او را آن روز دیده بودند، شنید که چهار نفر ناهید را دوره کرده و به زور سوار مینی‌بوس کرده، برده‌اند.

پس از دستگیری و آغاز اسارت ناهید، او را در روستای «حلوان» در مدرسه‌ای که به زندان «کومله» تبدیل شده بود، مدتی زندانی و شکنجه کردند. سپس به روستای «هشمیز» برده و وی را در تعاونی روستا زندانی کردند.

در بحران این چند روز اخیر که با شعار آزادی و بهانه حجاب آغاز شد، افرادی مدعی آزادی هستند که خود بویی از این مفهوم نبرده‌اند و با خشن‌ترین ابزارها و رفتارها، زن را به بردگی و ذلالت کشیده‌اند که نمونه‌های آن پیشتر آمده است

«کومله»ها ناهید ۱۶ ساله را به‌شدت شکنجه می‌کردند. موهای سرش را تراشیده بودند و همه ناخن‌های دست و پایش را کشیده بودند. تمام سر و بدنش به علت ضربات ناشی از شکنجه کبود بود. کومله به ناهید گفته بود اگر به (امام) خمینی دشنام دهی، تو را آزاد می‌کنیم. سرانجام سمیه کردستان را شبانه به بیابان‌های اطراف روستا می‌برند و جلوی چشمان خودش برایش قبر حفر کرده، او را زنده زنده دفن می‌کنند. کسانی که امروز شعار زن، زندگی، آزادی را فریاد می‌زنند، ناهید ۱۶ ساله را زنده زنده دفن می‌کنند. یک روز پس از شهادت ناهید در میان اهالی آبادی صحبت‌هایی درباره زنده به‌گور کردن دختر ۱۶ ساله به گوش می‌رسد. گروهک «کومله» برای آن‌که بر جنایت خود سرپوش بگذارد، ابتدا اعلام می‌کند که ناهید را آزاد کرده اما با پافشاری مردم و پیدا شدن قبر شهید «ناهید فاتحی کرجو» معروف به «سمیه کردستان» آنها اقرار می‌کنند که چون او جاسوس بوده، اعدامش کرده‌اند.

مادر ناهید که تمام استان را به دنبال دخترش بود، سرانجام رد ناهید را در روستای «هشمیز» پیدا می‌کند. مردم روستا محل زنده به‌گور شدن این شهید را به مادر نشان می‌دهند. مادر ناهید از نیروهای سپاه‌پاسداران می‌خواهد تا برای شناسایی دخترش، نبش قبر انجام شود و پس از شناسایی ناهید، پیکر او را به بهشت زهرا (س) تهران منتقل می‌کنند.

مادر، فرزند، جنایت مکرر

۱۱ مرداد، روستای «باقرآباد» شاهد میلاد دختری بود که مادرش با هزاران آرزو و امید نامش را فاطمه گذاشت، دوران طفولیت فاطمه در شرایطی سخت سپری شد. از همان کودکی پنجه در پنجه فقر افکند. با وجود این‌که سن و سالی نداشت در کنار کار در منزل همراه پدرش در مزرعه هم کار می‌کرد. خیلی زود زندگی مشترکی را با شاه‌محمد محمودی آغاز کرد، همسرش مقنی بود. زندگی ساده و بی‌آلایش آنها در روستای باقرآباد با به دنیا آمدن یک دختر و پسر رنگ و روی زیباتری به خود گرفت.

شاه‌محمد آن روز هم مثل همه روزها برای کسب روزی حلال راهی محل کار شد، چند روز بود که در روستای حسین‌آباد مشغول حفر چاه آب برای بچه‌های سپاه بود. فرقی نمی‌کرد که چه نوع همکاری داشته باشی، همین که اسمی در کنار بچه‌های سپاه می‌آمد، برای ضدانقلاب خودفروخته و کردفروش محسوب می‌شد.

با همین فکر، گروهک دموکرات شاه‌محمد مقنی را در مسیر برگشت به خانه اسیر کردند، وی را به مقر فرماندهی بردند و به پنج سال حبس محکوم کردند. فاطمه به همراه دو طفل کوچکش چشم‌انتظار مرد خانه بود، انتظاری که با تاریک شدن هوا به دلشوره‌ای سخت تبدیل شد، انتظار جانش را به لب آورده بود، کودکانش خردسال‌تر از آن بودند که بتواند تنها رهای‌شان کند. روزها گذشت اما خبری از مرد خانه‌اش نشد، پرس‌وجو کرد، آن‌قدر که از بعضی‌ها شنید که شاه‌محمد را ضدانقلاب اسیر کرده و با خود برده‌اند، ترس این‌که دیگر هرگز همسرش را نبیند، تمام وجودش را پر کرده بود. نمی‌توانست دست روی دست بگذارد و باید کاری می‌کرد... عشق به همسرش و نگرانی بابت سرنوشت پدر بچه‌هایش، او را مجبور کرد کودکان دلبند و خردسالش را به قوم و خویش بسپارد و برای پیداکردن همسرش راهی مقر گروهک ضدانقلاب دموکرات شود.

دموکرات. کسانی که شعار دفاع از کرد و کردستان می‌دادند. برای رهایی همسرش نرخ تعیین کرده بودند و از او خواستند در قبال آزادی شاه‌محمد ۲۰۰ هزار تومان پرداخت کند، تهیه این پول هنگفت در دهه ۶۰ برای فاطمه که تنها منبع درآمد زندگی‌شان کار کارگری شاه‌محمد بود و در آن زمان دارایی خاصی نداشتند، به‌راحتی ممکن نبود اما فاطمه شیرزن کُرد برای نجات همسرش کفش آهنین پوشید. هرچه داشتند را حراج کرد؛ گوسفند، یک قطعه زمین در سنندج، وسایل خانه را فروخت، بخشی از این وجه را تامین کرد و به دوست و آشنا رو انداخت تا بالاخره پول را جور کرد و بعد از گذشت یک ماه، همراه با پول برای آزادی همسرش بار دیگر راهی مقر ضدانقلاب شد.

راه سخت و دشوار بود اما امید بازگشت شاه‌محمد، فاطمه را آن‌قدر محکم و استوار کرده بود که ترس از سختی مسیر را به دلش راه نمی‌داد و به امید فردای بهتر و دیدن دوباره همسرش به محل زندان شاه‌محمد رفت. پول را تحویل داد اما خبری از آزادی همسرش نبود، فاطمه در حالی که به‌شدت از یک سو نگران همسرش بود و از سوی دیگر نگران سرنوشت دو طفل معصومش، خود نیز اسیر ضدانقلاب شد.

گروهک دموکرات، فاطمه را ۱۲ روز نگه داشتند، او که سخت برای فرزندان خردسالش نگران بود از ضدانقلاب می‌خواهد که آزادش کنند، و به آنها می‌گوید من بچه دارم و خانواده‌ام چشم به‌راهم هستند، خبری از همسرم بدهید، اگر اعدامش کرده‌اید یا زنده است بگویید و رهایم کنید تا به خانه برگردم اما ضدانقلاب با این بهانه که تو برای پیشمرگه سم آورده‌ای و

سکانس ماندگار

تا بالغ نشده وقت داریم!

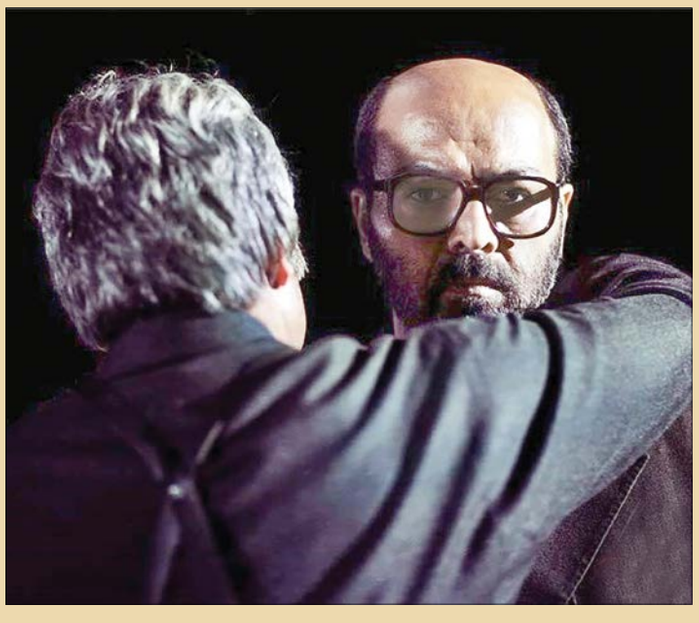

دکتر (با بازی مهدی سلطانی): تو برای استقلال لبنان جنگیدی اگر یک جو انصاف داشتی به ما هم حق می‌دادی برای استقلال ملت کرد بجنگیم.

چمران (با بازی فریبرز عرب‌نیا): داری مغلطه می‌کنی دکتر! لبنان حکومت طایفه‌هاست. درحالی‌که ایران تا بوده ایران بوده همه جور طایفه و قبیله در قلمروش با صلح زندگی کرده‌اند.

دکتر: گذشته را رها کن از حال حرف بزن!

چمران: عمر این انقلاب عمر یک نوزاد شش‌ماهه است.

دکتر: چه بهتر تا بالغ نشده وقت داریم!

سکانس گفت‌وگوی دکتر چمران با یکی از دوستان قدیمی‌اش که امروزه یکی از سران گروه‌های تجزیه طلب در کردستان است، از مهم‌ترین سکانس‌های فیلم «چ» به کارگردانی ابراهیم حاتمی‌کیاست.

کد بالا را اسکن کنید

چهره

فیلمسازی یک شغل بسیار گران شده است

کاظم راست‌گفتار می‌گوید شرایط دریافت پروانه ساخت فیلم‌ها سخت شده است و مسئولان سازمان سینمایی می‌گویند به امید گذشته نباشید.

این کارگردان و تهیه‌کننده سینما با اشاره به پروژه‌هایی که در دست دارد، گفت: پیش از این قرار بود پروژه «بند هفت» را تولید کنم که به دلیل به‌وجود آمدن برخی مشکلات، ساخت این فیلم متوقف شد. در حال حاضر برای ساخت یک پروژه کمدی با نام «داماد مقبول» درخواست مجوز داده‌ام که هنوز اجازه‌ای در این زمینه صادر نشده است.

وی با اشاره به این‌که نزدیک به یک ماه است برای داماد مقبول، درخواست پروانه ساخت داده است، توضیح داد: در واقع مدتی است به وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی رفت‌وآمد دارم تا بتوانم هرچه سریع‌تر پروانه ساخت این فیلم را بگیرم.

این کارگردان سینما در پایان گفت: متأسفانه فیلمسازی در ایران به یک شغل بسیار گران تبدیل شده است و فیلمسازانی مانند ما نیز که روابط برخی دوستان را نداریم، برای ساخت یک فیلم باید زندگی خود را بفروشیم اما درنهایت مانند یک مجرم با ما برخورد می‌شود!/مهر

تجسمی

بزرگداشت پیشکسوت تجسمی

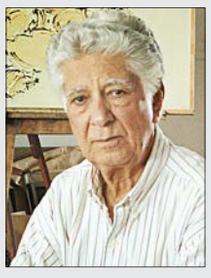

همایش بزرگداشت صادق بریرانی، پیشکسوت هنرهای تجسمی، همراه نمایشگاه تازه‌ترین آثار این هنرمند با عنوان مجموعه سیمرغ، فردا در فرهنگستان هنر برگزار می‌شود. همایش بزرگداشت صادق بریرانی با دبیر هنری محمدعلی رجبی، در سه بخش پژوهشی، نمایشگاهی و چاپ و انتشار کتاب برگزار می‌شود. به گزارش جام‌جم، در مراسم گرامیداشت مقام فرهیختگان و پیشکسوتان هنرهای معاصر ایران، در همایش بزرگداشت صادق بریرانی، هنرمند فرهیخته و نام‌آور رشته‌های نقاشی و گرافیک نوین ایران -که هویت خود را مبتنی بر نظام فرهنگی و تجربه‌های سترگ هنر اصیل اسلامی ایران نهاده- از این هنرمند تقدیر می‌شود.

در این نمایشگاه ویژه، علاوه بر تازه‌ترین آثار بریرانی که مجموعه سیمرغ نام دارد و شامل ۳۰ تابلوست، دیگر آثار وی متعلق به مجموعه‌های شخصی و گنجینه آثار موزه هنرهای معاصر تهران نیز به نمایش درخواهد آمد. همایش بزرگداشت صادق بریرانی فردا برگزار می‌شود.